

سرمایه داری جهانی: بحران بشریت و فاشیسم قرن بیست و یکم

ویلیام رابینسون

ترجمه: رامین جوان

به جرأت می توان گفت که سیستم سرمایه داری جهانی در حال تجربه ژرف ترین بحران در تاریخ ۵۰۰ ساله اش است. طی چند دهه گذشته، جهانی سازی، ساختارهای سرمایه داری جهانی را چنان دستخوش تغییر و دگرگونی کرده که می توان آن را اساساً متمایز از دوره های پیشین دانست. به همین ترتیب، بحران کنونی سرمایه داری در دوران معاصر دارای ویژگی هایی است که آن را از بحران های پیشینی که سیستم دچارشان شده بود، متمایز کرده و این بار زیست بشریت را به چالش کشیده است. اگر می خواهیم از بروز نتایج فاجعه آمیزی که می تواند به نابودی بشریت منجر شود اجتناب کنیم، باید هم ماهیت سرمایه داری جهانی معاصر و هم ماهیت بحران پیش روی آن را به دقت و در تمامیت مورد کندوکاو قرار دهیم. کندوکاو جهانی سازی سرمایه داری می تواند الگویی برای شناسایی گستره وسیعی از فرآشدهای اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و ایدئولوژیک قرن بیست و یکم در اختیار ما قرار دهد. در اینجا می کوشیم برای درک بحران بر استفاده از نظریات مارکس بر پویشهای درونی سرمایه داری تمرکز کنیم. و از دیدگاه سرمایه داری جهانی می خواهیم نشان دهیم که سرمایه داری در این چند دهه اخیر چگونه به طور کیفی دگرگون شده است.

بحرانی که تمام سیستم را در بر گرفته، تکرار موارد پیشین مثل بحران دهه ۱۹۳۰ یا ۱۹۷۰ نیست، چرا که سرمایه داری قرن بیست و یکمی اساساً متفاوت است. جهانی شدن، یک دوره کیفی جدید در تکامل مداوم ویی انتهای سرمایه داری جهانی، جهانی سازی مرحله ای دوره ای است از نظر کیفی متفاوت و جدید که مشخصات آن تغییراتی کیفی در نظام سرمایه داری و صورتبندی جدیدی از مناسبات اجتماعی قدرت است. چهار جنبه منحصر به فرد در این دوره را در اینجا ذکر خواهیم کرد.

جنبه اول، پیدایش سرمایه ای حقیقتاً فراملی و سیستم مالی و تولیدی جهانی است که همه کشورها و بخش عمده ای از جمعیت بشر به طور مستقیم یا غیر مستقیم در آن ادغام شده اند. ما از اقتصاد در ابعاد جهانی که در آن کشورها و مناطق از طریق تجارت و جریانهای مالی در یک بازار جهانی با یکدیگر پیوند خورده بودند، به سوی اقتصاد جهانی پیش رفته ایم که در آن کشورها به طور ارگانیک تری از طریق فراملی شدن فرآشد تولید، مالیه و جریان های انباشت

سرمایه به هم پیوند خورده اند. هیچ دولت-ملتی نمی تواند از اقتصاد جهانی دور بماند یا از نفوذ روبروهای اجتماعی، سیاسی و فرهنگی سرمایه داری جهانی جلوگیری کند. جنبه دوم، ظهور یک طبقه سرمایه داری فراملی (TCC) است که یک گروه طبقاتی می باشد که در اکثریت کشورهای جهان، در شمال و جنوب به صورت متمایز حضور داشته و تلاش کرده است خود را به عنوان یک طبقه حاکم جهانی معرفی کند. این طبقه سرمایه داری فراملی جناح هژمونیک سرمایه در مقیاس جهانی است. جنبه سوم، ظهور دستگاه های دولتی فراملی (TNS) است. دستگاه های دولتی فراملی همراه با دولت های ملی شبکه وسیعی از سازمان های فراملی و مافوق ملی را تشکیل می دهند. کارکرد این دستگاه ها سازماندهی شرایط برای انباشت فراملی است. طبقه سرمایه داری فراملی درصدد آن است تا از طریق دستگاه های دولتی فراملی قدرت طبقاتی خود را سازماندهی و اعمال کند. جنبه چهارم، شکل نوینی از روابط نابرابر، سلطه و استثمار در جامعه جهانی است که نابرابری طبقاتی و اجتماعی فراملی فراینده میان شمال و جنوب نیز بخشی از آن است.

بحران های دوره ای، ساختاری و سیستمی

بیشتر مفسران در خصوص بحران معاصر از «رکود بزرگ» سال ۲۰۰۸ و پیامدهای آن یاد می کنند. با وجود این، منشاء بحران جهانی را باید در *انباشت بیش از حد* و همچنین در *تناقضات قدرت دولتی* یا به عبارت دیگر، همان چیزی که مارکسیستها تناقضات داخلی نظام سرمایه داری می نامند جستجو کرد. افزون بر این، از آنجا که این نظام حالا دیگر جهانی شده است، وقوع بحران در هر مکانی نشانه ای از وقوع بحران در کل نظام است. نظام نمی تواند خود را گسترش دهد زیرا به حاشیه رانده شدن بخش قابل توجهی از بشریت از مشارکت مستقیم در تولید، فشار مداوم بردستمزدها و مصرف در سراسر جهان و قطبی شدن درآمدها موجب شده توانایی بازار جهانی برای جذب تولید جهانی کاهش یابد. در عین حال، با توجه به پیکربندی خاص نیروهای اجتماعی و طبقاتی و همبستگی این نیروها در سراسر جهان، دولتهای ملی برای تنظیم جریانات فراملی انباشت و کاهش تناقضات انفجاری موجود در سیستم، تحت فشار هستند.

این بحران ادواری است؟ ساختاری است یا سیستمی؟ *بحران های ادواری* سرمایه داری تقریباً هر ده سال یک بار تکرار می شوند و به صورت رکودهایی خود را نشان می دهند که بدون تغییر ساختار سیستم به صورت مکانیسم های خود تصحیحگر عمل می کنند. رکودهای اوایل دهه ۱۹۸۰، اوایل دهه ۱۹۹۰ و رکود سال ۲۰۰۱ از جمله بحران های ادواری بودند. اما بحران ۲۰۰۸ نشانه ورود به بحران ساختاری بود. *بحران های ساختاری* منعکس کننده تضاد های عمیق تری می باشند که صرفاً با ایجاد تغییرات ساختاری در سیستم می توان بر آن ها فائق آمد. بحران ساختاری دهه ۱۹۷۰ را جهانی سازی سرمایه دارانه حل کرد. پیش از آن، بحران ساختاری دهه ۱۹۳۰ با ایجاد مدل جدیدی از بازتوزیع در

سرمایه داری حل شد و پیش از آن، بحران ساختاری دهه ۱۸۷۰ منجر به پیدایش سرمایه داری شرکتی شد. بحران سیستمی یا منجر به جایگزین شدن یک سیستم با یک سیستم کاملاً جدید شده و یا یک سقوط کامل سیستم را به همراه دارد. بحران ساختاری/امکان بروز یک بحران سیستمی را ایجاد می‌کند. اما با این که بحران ساختاری واقعاً توسعه یافته می‌تواند به بحران سیستمی تبدیل شود - که در این حالت یا موجب جایگزینی سرمایه داری یا فروپاشی تمدن جهانی خواهد شد - نمی‌تواند حاصل آن را از پیش تعیین کرد، بلکه به واکنش نیروهای اجتماعی و سیاسی به بحران و احتمالات تاریخی که پیش‌بینی آنها آسان نیست، بستگی دارد. این لحظه تاریخی با عدم قطعیت بسیار شدیدی همراه است که در آن واکنش جمعی نیروهای متمایز اجتماعی و طبقاتی به بحران در حال تغییرات پی در پی است.

از این رو، برای من بحران جهانی مفهومی گسترده تر بحران مالی است. این بحران ابعاد متعدد و در هم تنیده‌ای دارد نظیر ابعاد اقتصادی، اجتماعی، سیاسی، فرهنگی، ایدئولوژیکی و اکولوژیکی، و همینطور بحران آگاهی، ارزش‌ها و حتی موجودیت ما. در چنین دوره‌ای شاهد بحران قطبی‌شدن جامعه نیز هستیم؛ به عبارت دیگر بحران بازتولید جامعه. سیستم در این حالت قادر نیست نیازها و بقاء میلیون‌ها نفر و شاید اکثریت بشریت را تامین کند. در این دوره شاهد بحران مشروعیت دولت و اقتدار سیاسی یا بحران سلطه و هژمونی هستیم. دولت‌های ملی که قادر نیستند نارضایتی اجتماعی طبقات کارگر محلی و زحمتکشانی را که با مشکلاتی نظیر پسرفت اجتماعی، بیکاری، افزایش ناامنی و دشواری‌های روزافزون دست و پنجه نرم می‌کنند رفع کنند به طور متناوب با بحرانهای مشروعیت مواجه می‌شوند. در چنین وضعیتی مشروعیت سیستم سرمایه‌داری به طور فزاینده‌ای توسط میلیون‌ها نفر، شاید حتی میلیاردها نفر از مردم سراسر جهان زیر سوال رفته و با چالش‌های ضد هژمونیک بیشتری مواجه می‌شود. نخبگان جهانی نشان داده‌اند که قادر نیستند با فرسایش اقتدار سیستم در مواجهه با فشارهای جهانی برای اخلاقی ساختن اقتصاد جهانی مقابله کنند. بحرانی که بر همه این‌ها سایه افکنده بحران بقاء بشریت است که ناشی از هولوکاست زیست‌محیطی است که هم اینک آغاز شده و از جمعه به صورت تغییرات آب و هوایی و فروپاشی سیستم‌های متمرکز کشاورزی در چندین منطقه از جهان و شاخص‌های دیگر خود را نشان می‌دهد. منظور من از بحران بشریت، بحرانی است که دارد ابعاد بحران سیستمی به خود می‌گیرد، امکان بقای میلیاردها نفر را تهدید کرده و موجب فروپاشی تمدن جهان و بازگشت به «عصر تاریکی» جدیدی می‌شود.

این بحران جنبه‌های مشترکی با بحران‌های ساختاری قبلی دارد، اما ویژگی‌های متعدد منحصر بفردی نیز دارد:

۱. نظام به سرعت در حال رسیدن به مرزهای اکولوژیکی بازتولید خود است. سرمایه داری جهانی اکنون تاریخ انسان و طبیعت را به گونه‌ای به هم پیوند داده است که تهدیدی برای ششمین انقراض جمعی در تاریخ شناخته شده

حیات روی کرده زمین محسوب می شود. این انقراض جمعی ناشی از یک بلای طبیعی (مانند برخورد یک شهاب سنگ) یا تغییرات تکاملی (مانند پایان عصر یخبندان) نخواهد بود، بلکه حاصل فعالیت های هدفمند انسان خواهد بود. به گفته دانشمندان برجسته محیط زیست، برای حفظ سیستم محیط زیستی زمینی که انسان ها بتوانند در آن به حیات خود ادامه دهند، ۹ «مرز سیاره ای» حیاتی وجود دارد. در حال حاضر چهار مورد از این مرزها وارد مرحله فروپاشی غیر قابل برگشت شده و سه مورد از آنها (تغییرات آب و هوایی، چرخه نیتروژن و نابودی تنوع زیستی) در «نقطه بحرانی» هستند، یعنی این فرآیندها در حال حاضر از مرزهای سیاره ای خود عبور کرده اند.

۲. دامنه استفاده از ابزارهای خشونت و کنترل اجتماعی، همانند دامنه تمرکز ابزارهای ارتباطات جهانی و تولید و گردش نمادین در دست تعداد انگشت شماری از گروه های قدرتمند، بی سابقه است. جنگ های کامپیوتری، پهپادها، بمب های سنگرشکن، جنگ ستارگان و غیره، چهره جنگ را تغییر داده اند. جنگ برای کسانی که به طور مستقیم تحت تاثیر تهاجم مسلحانه نیستند، عادی و معقول شده است. در عین حال، ما وارد جامعه ای شده ایم که همه چیز تحت نظارت بوده و کسانی که جریان ارتباطات، تصاویر و تولید نمادین را کنترل می کنند افکار را کنترل می کنند. دنیای ادوارد اسنودن همان دنیای جورج اورول است؛ ۱۹۸۴ فرا رسیده است.

۳. توسعه گسترده سرمایه داری به وضوح به مرزهای خود رسیده است. دیگر هیچ قلمروی قابل توجه جدیدی وجود ندارد که بتوان آن را در سرمایه داری جهانی ادغام کرد، روستازدایی در حال حاضر به سرعت پیشرفت می کند و کالایی سازی مناطق غیرشهری و فضاهای پیشا یا غیر سرمایه داری تشدید شده است؛ یعنی، با الگوی فضاهای گلخانه ای به فضای سرمایه ای تبدیل شده اند، به طوری که توسعه فشرده سیستم در حال رسیدن به عمقی است که پیش از آن هرگز دیده نشده است. سرمایه داری اگر به طور مداوم گسترش نیابد سقوط می کند. اکنون سرمایه داری چگونه و کجا گسترش خواهد یافت؟

۴. جمعیت زاغه نشینی که از اقتصاد مولد جدا افتاده و به حاشیه رانده شده و در معرض نظام های پیچیده کنترل اجتماعی، تخریب و چرخه مهلک محرومیت - استثمار-انزوا هستند به طور بی سابقه ای افزایش یافته است. این شامل مجتمع های صنعتی کار زندانیان و بازداشتگاه های مهاجران، پلیس حاضر در همه جا، اعیان نشین سازی نظامی و غیره می باشد.

۵. اقتصاد جهانی از نظام اقتدار سیاسی مبتنی بر دولت-ملت جدا شده است. دستگاه های دولتی فراملی در حالی بدوی بوده و قادر نیستند نقش «هژمون» و یا دولت-ملت مقتدری که قدرت و اقتدار کافی برای سازماندهی و تثبیت این نظام دارد را ایفاء کنند. گسترش سلاح های کشتار جمعی و نظامی سازی بی سابقه حیات اجتماعی و

درگیری های موجود در سراسر جهان باعث می شود تصور اینکه این نظام می تواند زیر دست یک قدرت سیاسی پایدار قرار گیرد که تولید مثل آن را تضمین کند، دشوار باشد.

دولت پلیسی جهانی

نیروهای اجتماعی و سیاسی سراسر جهان چه واکنشی به بحران نشان داده اند؟ این بحران منجر به قطبی شدن سیاسی سریع در جامعه جهانی شده است. هم نیروهای راست و هم نیروهای چپ در حال اعتلاء هستند. به نظر می رسد در این میان سه پاسخ با هم در اختلافند.

یکی از این واکنش ها همان چیزی است می توانیم «رفرمیسم از بالا» بنامیم. این رفرمیسم نخبگان در راستای تثبیت سیستم، نجات نظام از دست خودش و از دست واکنش های رادیکال تر پایین است. با وجود این، در سال های پس از فروپاشی نظام مالی جهانی سال ۲۰۰۸، به نظر می رسد این اصلاح طلبان نتوانسته اند (یا نمی خواهند) بر قدرت سرمایه مالی فراملی غلبه کنند. واکنش دوم به صورت مقاومت مردمی و چپ گرایانه از پایین است. به نظر می رسد با اعتلای درگیری های اجتماعی و سیاسی در سرتاسر جهان، یک شورش جهانی در حال شکل گیری است. اگرچه چنین مقاومتی در ابتدای سال ۲۰۰۸ به صورت یک قیام ظاهر شد، اما در کشورهای و مناطق مختلف به صورت ناموزون گسترش یافت و با مشکلات و چالش های بسیاری مواجه بود.

واکنش دیگری نیز وجود دارد که من آن را فاشیسم قرن ۲۱ می نامم. جناح راستی های افراطی، در بسیاری از کشورها بدل به نیروهای شورشی شده اند. در مجموع، این پروژه درصدد ادغام قدرت سیاسی ارتجاع با سرمایه فراملیتی و ایجاد پایگاه توده ای در میان گروه های صاحب امتیاز طبقه کارگر جهانی (مانند کارگران سفید در شمال و لایه های میانی در جنوب) است که اکنون عدم امنیت و شیخ سقوط منزلت اجتماعی تهدیدشان می کند. این پروژه شامل موارد زیر است: نظامی گرایی، مردسالاری شدید، همجنسگراهراسی، نژادپرستی و جنبش های نژادپرستانه از جمله جستجو برای قربانیانی نظیر کارگران مهاجر و مسلمانان در غرب. فاشیسم قرن بیست و یکم، ایدئولوژی های خرافی را ترویج می دهد که اغلب شامل برتری نژادی/فرهنگی و بیگانه هراسی و بال و پر دادن به گذشته ای ایده آل و افسانه ای است. فرهنگ نئو فاشیستی، جنگ و خشونت اجتماعی را پدیده ای عادی و قابل افتخار جلوه می دهد و سلطه را جذاب و قابل افتخار نشان می دهد.

نیاز گروه های حاکم در سراسر جهان برای تضمین کنترل اجتماعی گسترده و سازمان یافته جمعیت مازاد جهان و نیروهای شورشی از پایین باعث قوت گرفتن پروژه های فاشیسم قرن ۲۱ شده است. به بیان ساده تر، نابرابری های عظیم ساختاری در اقتصاد سیاسی جهانی را نمی توان به راحتی از طریق مکانیسم های توافقی کنترل اجتماعی رفع و

محدود کرد. در سراسر جهان شاهد گذر از دولت رفاه اجتماعی به دولت کنترل اجتماعی بوده‌ایم. ما وارد دوره‌ای از تحولات بزرگ، تغییرات مهم و تردید شده‌ایم. تنها راه‌حل قابل تحقق برای بحران سرمایه‌داری جهانی بازتوزیع گسترده ثروت و قدرت به سوی اکثریت فقیر جامعه بشری است و این تنها در قالب سوسیالیسم دموکراتیک قرن بیست و یکمی که در آن بشر دیگر با خود و طبیعت در حال جنگ نخواهد بود، قابل تحقق است.